

# ایرانیان در عصر

# پیامبر اعظم (ص)

رحیم شبانه دبیر تاریخ بهبهان

مقدمه

«لو كان العلم معلقاً بالثرى لفتاوه قوم من ابناء فارس»: اگر دانش در ستاره‌ی پروین باشد، هر آینه به دست می‌آوردند آن را مردمانی از فرزندان ایران.

رسول گرامی اسلام (ص)

اشاره:

هر چند آشنایی بیشتر ایرانیان با اسلام و نبی مکرم آن، مربوط به عصر فتوحات و موالی شدن آنان است، اما اخبار پراکنده‌ای در ارتباط با ایرانیان در زمان پیامبر اعظم وجود دارد، این مقاله به قصد پیگیری و ردیابی این اطلاعات پراکنده و طرح موضوع ایرانیان مسلمان در زمان حیات پیامبر و شناخت آن وجود مقدس از ایرانیان نگارش یافته است.

آشنایی پیامبر اعظم با ایران و ایرانیان قبل از هجرت

در منابع و اخبار آمده است که ایرانیان از قدیم الایام به خانه‌ی کعبه احترام می‌گذاشتند و به شهر مکه سفر می‌کردند. حتی مسعودی نقل می‌کند، آخرین کسی که به زیارت بیت الحرام رفت، ساسان پسر بابک جد اردشیر بابکان بوده است. [مسعودی، ۱۳۴۴، ج ۱، ۲۳۶].  
هم چنین، مردم مکه و عربستان مرتب به ایران سفر می‌کردند، به طوری که مالک بن نضر از اجداد پیامبر به دربار شاپور دوم ساسانی رفته بود [مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۰۸]. روابط عرب‌ها و ایرانیان پیش از ظهور اسلام، کم و بیش در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی گسترده بوده است. [شبانه، ۱۳۸۲: ۱۱۴]. به طوری که شکوه و جلال دربار ساسانیان در میان عرب‌ها ضرب‌المثل شده بود.



[مستوفی، ۱۳۶۴: ۲۶۰] و حتی در بسیاری از زمینه‌ها، قبایل عرب از رسوم ایرانیان تقلید می‌کردند [واقعی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۷۱].

اما در ارتباط با شناخت نبی مکرم باید گفت: شاید اولین آشنایی‌های حضرت با ایران و ایرانیان در زمانی باشد که ایشان در مکه ساکن بود. پیامبر از طریق تجار و افراد دیگری که به عراق و ایران مسافرت می‌کردند و اخباری پراکنده را با خود به حجاز می‌بردند، در جریان امور قرار می‌گرفتند. در منابع آمده است، قبل از بعثت و زمانی که پیامبر به کار تجارت می‌پرداخت، آن حضرت فرزند خوانده‌ی خود زیدبن حارثه را برای خرید ابریشم به ایران می‌فرستاد، و زید از این طریق زبان فارسی را فرا گرفت.

در دوران بعثت، زمانی که حضرت رسول آیات قرآن و قصص آن را برای مردم مکه می‌خواند تا از سرگذشت امم گذشته عبرت بگیرند، نضربین حارث داستان‌هایی را که از اهالی حیره شنیده بود، و در ارتباط با اساطیر ایرانی بود، برای مردم مکه می‌خواند و داستان‌های خود را بهتر از داستان‌های پیامبر می‌دانست [جواد علی، ۱۳۶۷، ج اول: ۸۵]. مردم مکه و مسلمانان آن قدر از حوادث ایران اطلاع یافته بودند که وقتی سپاه خسرو پرویز در سرزمین «جزیره» بر سپاه روم در سال ۶۲۰م، برابر با سال دهم بعثت پیروز شد [ابن العبری، بی تا: ۹۲]، مشرکان مکه خوشحال شدند و آن را به فال نیک گرفتند. اما قرآن در سوره‌ی روم خبر داد، به زودی در جنگ بعدی رومیان پیروز می‌شوند و در این ارتباط گفت و گوهایی بین مسلمانان و مشرکان صورت گرفت [رازی، ۱۳۷۷: ۴۰].

### نخستین ایرانیان مسلمان

بعد از هجرت به مدینه، زیدبن حارثه از سوی پیامبر تعدادی از صنعتگران ایرانی را به مدینه دعوت کرد و آن‌ها به مدینه رفتند. پیامبر هیچ گاه اسلام را به آن‌ها تحمیل نکرد. آنان سرانجام داوطلبانه مسلمان شدند [ر. ناث، ۱۳۷۱: ۳۷ و ۳۸]. شاید این گروه اولین ایرانیان مسلمان باشند. گرچه برخی سلمان فارسی را نخستین ایرانی مسلمان می‌دانند، اما احتمالاً افراد دیگری نیز قبل از سلمان مسلمان شده بودند، از جمله یک ایرانی به نام زاذان که در مدینه شغل بزازی و پارچه فروشی داشت و او را ابو عمره الفارسی می‌گفتند [محمدی اشتهاردی، ۱۳۷۱: ۱۵۹]. او را شیعه‌ی امام علی (ع) نیز می‌دانند. گفته‌اند با وجود آن که سواد نداشت، قرآن را با صوتی جالب و شیوا می‌خواند [ابطحی، ۱۳۸۳: ۱۳۳]. البته از او در منابع بیشتر بعد از رحلت پیامبر صحبت شده و حتی روایاتی نیز از قول او

نقل شده است.

در جنگ احد، یک جوان ایرانی به نام رشید فارسی جزو سپاه اسلام بود. در «مغازی» واقعی ذکر شده است که وقتی ضربتی را به یکی از مشرکان زد، گفت: «بگیر که من غلامی فارسی هستم». پیامبر از این گفتار که بوی تفاخر نژادی می‌داد، ناراحت شد و به او فرمود تا شعار خود را تغییر دهد [واقعی، همان: ۹-۱۸۸].

ابن حجر در کتاب «الاصابه» نقل می‌کند، فردی ایرانی به نام ابوشاه پای منبر رسول خدا (ص) می‌نشست. وقتی آن حضرت خطبه‌ای بلیغ و رسا خواند، ابوشاه در پایان خطبه به حضور حضرت رسید و گفت دستور دهید این سخنان را بنویسند. پیامبر به یاران فرمود: «اكتبوا لابی شاه» (این سخنان را برای ابوشاه بنویسید) [ابطحی، ۱۳۸۳: ۱۱۵]. این مطلب نشان می‌دهد که ایرانیان در ضبط و ثبت سنت پیامبر از دیگران جلوتر بوده‌اند.

ام الفارسیه، نخستین زن ایرانی مسلمان بود که در مدینه زندگی می‌کرد و قبل از سلمان فارسی مسلمان شده بود. حتی از قول سلمان نقل شده که این زن او را به حضور پیامبر راهنمایی کرده است. این زن ظاهراً اصفهانی بوده است [محمدی اشتهاردی، همان: ۱-۷۰].

انس، یکی از موالی پیامبر که در «السرعه»، برده به دنیا آمده بود. پدرش ایرانی و مادرش حبشی بود [کوثر، ۱۳۸۰: ۱۴۸]. هم‌چنین، پیامبر غلامی ایرانی به نام ابوبکبه داشت که او را آزاد کرد. این شخص نیز جزو موالی آن حضرت درآمد [یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۵۶].

در «گلستان» سعدی نقل شده، پزشکی ایرانی مدت‌ها در مدینه ساکن بوده و حتی به حضور پیامبر نیز مشرف شده، اما در این ارتباط که آیا مسلمان شده یا خیر، مطلبی نقل نشده است [سعدی، ۱۳۶۶: ۱۰۶]. حرث بن کلدیه پزشکی عرب از طایفه‌ی «بنی تقیف» و از اهالی «طائف» بود که به ایران مسافرت کرد و در جندی شاپور در عصر جاهلیت، علم طب آموخت و ثروت فراوانی اندوخت. او در زمان سکونت پیامبر در مدینه مسلمان شد و به دستور پیامبر به درمان بیماران پرداخت [ابن العبری، همان: ۹۲].

### سلمان فارسی و نقش تاریخی او

چنان که گفته شد، قبل از سلمان فارسی اشخاصی چند از ایرانیان مسلمان شده بودند. اما این تنها سلمان بود که نقش فرهنگی و ارزشی مهمی را در تاریخ اسلام به عنوان یک ایرانی مسلمان ایفا کرد و حتی در ادبیات، عرفان و حکمت ایرانی-اسلامی جایگاه خاصی یافت. بنابراین لازم است او را بیشتر بشناسیم. نام اصلی او روزبه یا ماهویه یا بهبود یا مابه بوده است. پدر او بدخشان نام داشت. در کتاب

«طبقات» ابن سعد روایات متفاوتی درباره‌ی

زادگاه او نقل شده



است از جمله «رامهرمز» یا «جی اصفهان». در روایتی از قول خود سلمان چنین آمده است: «... من مردی اصفهانی و از روستایی به نام جی بودم و پدرم دهقان و سالار زمین خود بود... در آیین مجوس چندان کوشش کردم تا به مقام مواظبت از آتش رسیدم» [ابن سعد، ۱۳۷۵، ج ۴: ۶۲۰]. هم چنین از سلمان نقل شده که مادرش اهل رامهرمز و پدرش اهل اصفهان بوده است [ابیطی، همان: ۸۹]. نام سلمان را پیامبر بر او گذاشت. واژه‌ی سلمان از سلامتی و تسلیم ریشه گرفته است. گاهی برای کامل کردن این واژه به او سلمان محمدی و سلمان الخیر می‌گفتند. سلمان که در آغاز زرتشتی بود، برای ترک دین مسیح به شام سفر کرد و از آن جا به موصل و بعد به عموریه و کشور روم رفت. سپس برای کسب اطلاع از پیامبر اسلام، به جزیره‌ی العرب رهسپار شد و در وادی القری سکونت یافت، اما ناگاه گروهی از کلب او را اسیر کردند و در حالت بندگی وارد مدینه شد [امین، ۱۳۳۷: ۲-۱۹۱]. سلمان فارسی برده‌ی فردی یهودی بود. او خود را از طریق مکتبه باز خرید کرد و به عنوان یکی از موالی پیامبر درآمد. مشهور است که پیامبر در حق سلمان فرموده: «سلمان از ما اهل بیت است» [مقدسی، ۱۳۵۱، ج ۵: ۲۷]. سلمان به صورت یکی از مشاوران و نزدیکان پیامبر تبدیل شد. او در سال پنجم هجرت در جریان حمله‌ی احزاب به مدینه، پیشنهاد ساختن خندق را داد که باعث نجات مسلمانان شد. هم چنین، در جنگ طائف برای فتح قلعه‌ی آن جا پیشنهاد ساختن منجنیق داد [واقعی، ۱۳۶۶، ج ۳: ۷۰۶].

سلمان نقش مترجم پیامبر (ص) را نیز داشت. زمانی که نمایندگان باذان، حاکم ایرانی یمن، نزد پیامبر آمدند، سلمان، هم مترجم آن‌ها بود و هم مهماندار ایشان [ملک الشعراء بهار، ۱۳۱۸: ۲۵۱]. این فعالیت‌ها از سلمان شخصیت ممتازی ساخت، به طوری که از امام علی (ع) نقل شده که سلمان در میان مسلمانان مانند لقمان حکیم است [نقی، ۱۳۷۳: ۸۲]. سلمان آن قدر به پیامبر نزدیک بود که پیامبر بر اثر معاشرت با سلمان با برخی لغات پارسی آشنا شد؛ در «صبح الاعشى» آمده است که روزی وقتی سلمان بر پیامبر وارد شد، پیامبر فرمود: «دوسته و ساوت»؛ یعنی اهلا و مرحبا. صحیح این دو کلمه «درستیه و شادیه» است [ابیطی، همان: ۲۷].

پیامبر (ص) حتی سفارش نامه‌ای درباره‌ی بستگان سلمان نوشت که در آن قید شده بود: «این سفارش نامه به درخواست سلمان فارسی برای توصیه در مورد برادرش، مهادبن فرخ بن مهباز و خاندان او نوشته شده که طبق آن، نسل اندر نسل جان و مال آن‌ها در هر نقطه‌ای که باشند، در پناه خدا و رسولش محفوظ است» [همان: ۶۷ و ۶۸]. سلمان در مدینه ازدواج کرد و نام فرزندش نیز عبدالله بود. سلمان فارسی در حدود سال‌های ۳۶-۳۴ هجری قمری در مدائن (نزدیک بغداد) از دنیا رفت. قبر او در همان جاست.

سای ایرانی یمن و اسلام آوردن آن‌ها

داستان تصرف یمن به دست حبشی‌ها، از وقایع مهم تاریخ

شبه جزیره‌ی عربستان است که از یک طرف، قدرت‌های خارجی (ایران، ساسانی، روم و حبشه) را در آن درگیر کرده و از سوی دیگر، روی جریان‌های مذهبی داخل عربستان تأثیرات بسیاری گذاشت. اصل این ماجرا در زمان خسرو انوشیروان رخ داد و نهایتاً به سلطه‌ی ایرانیان به مدت ۵۰ سال بر یمن انجامید. این دسته از ایرانیان ساکن یمن، در تاریخ اسلام به ابنا معروفند [شبان، همان: ۸-۱۷]. اما آنچه در این جا مد نظر ماست، واقعه‌ی اسلام آوردن ایرانیان ساکن یمن است.

به دنبال قتل نعمان بن منذر، خسرو پرویز حکومت خاندان لخم را از حیره برانداخت و بر سر اموال باقی مانده از نعمان، با هانی بن مسعود، از رؤسای قبایل «ربیع»، درگیر شد. این درگیری، به جنگ «ذی قار» معروف است. در این جنگ، سپاه خسرو پرویز شکست خورد [یعقوبی، همان: ۲۶۵ تا ۲۶۷]. پیامبر که به دقت اوضاع ایران را تحت نظر داشت، از طریق عرب‌های ساکن عراق که به مدینه رفت و آمد می‌کردند، پیش از جنگ ذی قار از آن مطلع شد. آن حضرت بعد از جنگ ذی قار به خسرو پرویز نامه نوشت و او را به دین اسلام دعوت کرد [رازی، همان: ۲۷۶]. طبری نقل می‌کند که خسرو پرویز نامه‌ی پیامبر را پاره کرد و پیامبر هم او را نفرین نمود. دلیل این که خسرو پرویز این گونه رفتار کرد، شاید خشم او از شکست جنگ ذی قار باشد. در «مجموع التواریخ و القصص» آمده است: «عرب به نام پیغمبر (ص) بر عجم نصرت یافتند، و پرویز کینه اندر دل گرفت، پیغمبر (ص) به وی نامه و رسول فرستاد و او قبول نکرد» [ملک الشعراء، همان: ۸۱]. با وجود این برخی معتقدند، خسرو پرویز در جواب نامه‌ی پیامبر نامه‌ای نوشت و پیامبر بدون آن که نامه را باز کند، متن آن را خواند [دبیری نژاد، ۱۳۷۳: ۹-۱۶۸].

به هر حال، خسرو پرویز از طریق حاکم یمن اقدام کرد و از باذان، حاکم ایرانی یمن خواست برای دستگیری پیامبر به مدینه لشکر کشی کند. اما باذان این کار را صلاح ندانست [ابن اسحاق، ۱۳۷۳: ۲۸-۲۸] و تنها دو نفر را برای کسب اطلاعات به مدینه فرستاد. این فرستادگان وقتی به مدینه رسیدند، پیامبر خبر قتل خسرو پرویز و به حکومت رسیدن شیرویه پسرش را به آن‌ها اطلاع داد. پیامبر برای تشویق این فرستادگان ایرانی، کمربند گرانهایی را که در آن طلا و نقره به کار رفته بود، به آن‌ها داد و آن‌ها با رضایت نزد باذان بازگشتند [سبحانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۲۲]. وقتی خبر قتل شاه ایران توسط پیامبر به باذان رسید، و از سوی دیگر چندی نگذشت که باذان نامه‌ی شیرویه مبنی بر قتل پدرش را دریافت کرد، و آن گاه بود که بی به خفایت پیامبر برد [طبری، ۱۳۵۲، ج ۳: ۴-۱۱۴۲]. پیامبر در همان نامه‌ی اول که به وسیله فرستادگان باذان برای او فرستاد، ضمن خبر قتل خسرو پرویز، به او پیشنهاد کرد: «اگر اسلام آوری، آنچه امروز در تصرف هست، تو را ازانی دارم و تو را بر قوم خود از ابتاء، پادشاهی خواهم داد» [ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۳۶].

بعد از این ماجرا، باذان در سال دهم هجری مسلمان شد و ابتاء نیز اسلام آوردند. باذان نخستین کسی از بزرگان ایران بود که مسلمان شد و

اولین مردی از ایرانیان در سرزمین یمن که از سوی پیامبر به مقام فرمانروایی رسید. برخی نوشته اند که باذان در حیات پیامبر از دنیا رفت، و حضرت قلمروی او را به چند قسمت تقسیم کرد و پسر باذان را به ریاست ناحیه ای از یمن (صنعا) گماشت [میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۵۹۵]. برخی منابع، حاکم ایرانی یمن را در زمان قتل خسرو پرویز، فیروز می دانند [خرگوشی، ۱۳۶۱: ۱۶۸]. به نظر می رسد، پیامبر به ابتناء امتیازات خاصی عطا کرده بود، چنان که زمینی به نام «رحبه» را به آن‌ها اختصاص داده بود. [خلیعدری، ۱۳۷۵: ۲۸]. از آن حضرت درباره ی ابتناء یمن روایت کرده اند که: «شما که اهل پارس اید، حرمت شما پیش من هم چون حرمت اهل بیت است.» [ابن اسحاق و همان، ۲۸].

شهر پسر باذان بود که از طرف پیامبر جای پدر را گرفت. ایرانیان ساکن یمن در آخرین سال زندگی رسول اکرم یا بعد از رحلت آن حضرت، با ظهور پیامبر در یمن، اسود عتسی رویه زو شدند. اسوه مردی خادوگر بود که ادعای پیامبری کرد و کارگزاران پیغمبر اسلام را از یمن اخراج کرد. حضرت محمد (ص) به معاذ بن جبل نامه نوشت و هم چنین به مسلمانان آن جا دلگرمی داد تا در دین خود استوار باشند و فریب اسود را نخورند. همین طور به گروهی از بزرگان یمن نامه نوشت که به جنگ اسود بروند. آن‌ها نیز چنین کردند. شهر، پسر باذان هم آنان را یاری داد و فیروز دیلمی را برای کشتن اسود مأمور نمود. بالاخره با تیر هوشی و تلاش فیروز

دیلمی، فتنه ی اسود سرکوب شد [خرگوشی، همان، ۱۶۹]. خداوند پیامبر را از این موضوع آگاه ساخت و ایشان پاران خود را از کشته شدن اسود مرده داد. پرسیدند: ای پیامبر چه کسی او را کشت؟ فرمود: «مردی خجسته که نامش فیروز است.» آن گاه فرمود: «فاز فیروز»؛ یعنی پیروز شد. فیروز با دستگارش شد. فیروز [طبعی، همان، ۱۸].

یکی از مورخان معاصر مدعی است که شورش اسود عتسی با حمایت دولت ایران بوده است و او با پشت گرمی دولت ساسانی، ادعای پیامبری کرد [بروکلمان، ۱۳۴۶: ۷۲]؛ در حالی که هیچ مدرکی دال بر این مطلب در متون اولیه دیده نمی شود. فیروز دیلمی از طرف ابوبکر، جانشین پیامبر، حکومت یمن را به دست گرفت. بعدها فرزندان او و ایرانیان دیگر، یعنی قوم ابتناء، همواره طرف اعتماد و محل توجه مدینه بودند؛ چنان که ضحاک بن فیروز دیلمی، مدتی از طرف عبدالله بن زبیر، بر یمن حکومت کرد [خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۲: ۱۸۳]. ما می دانیم که امام علی (ع) در اسلام آوردن مردم یمن نقش عمده ای داشت [شیخ مفید، بی تا: ۵۲] و یمنی ها همراه با تعدادی از ابتناء، بعدها به کوفه مهاجرت کردند و در جریان فتوحات اسلامی نقش مهمی داشتند. ابتناء که به آنان «ابناء الفرس» یا آزادگان (احزان) می گفتند و از بازماندگان سپاه اعزامی انوشیروان به یمن بودند، بسیاری شان را طاهر

عرب و پدر ایرانی بود [امین، ضمنی الاسلام: ۲۹]. گروهی از آن‌ها تحت عنوان «فارسین»، در سپاه عمرو و حسان در حمله به مصر شرکت داشتند و پس از تسخیر مصر در «فسطاط» ساکن شدند و حتی در آن جا مسجدی برای خود ساختند. از میان آنان، سرداران بزرگی نیز برخاستند [سامی، ۱۳۶۵: ۷۲۲]. ابتناء مهاجر به کوفه، به تابعیت قبایل عرب درآمدند و هم پیمان آن‌ها شدند.

**موضوع بحرین و ایرانیان ساکن آن جا**

پادشاهان ساسانی برای تسلط بهتر و بیشتر بر آب های خلیج فارس و کنترل این آبراه، از زمان اردشیر اول به سواحل جنوبی این دریا توجه داشتند. به همین دلیل، از همان دوران یک پادگان ایرانی در بحرین به وجود آوردند [دریایی، ۱۳۸۲: ۸۶]. ظاهراً پادشاهان ساسانی برای



سلطه ی بیشتر در بحرین، گروهی از «زط»ها و «سیابجه» را از خوزستان به آن سرزمین کوچ دادند. به قول طبری: «آن قوم آمیزش و توالد کردند و بیشتر مردم هجر از آن‌ها بود و عربی سخن کردند و نام عبدالقیس گرفتند...» [طبری، ج ۲: ۷۲۱]. هجری یکی از شهرهای بحرین است. در زمان ظهور اسلام، باده نشینان بحرین، عرب و اهالی شهرهای آن متشکل از یهود، نصاری، مجوس و ایرانی ها بودند. والی بحرین، مندر بن ساری و مرزبان هجر، شخصی به نام سیبخت بود که از طرف دولت ساسانی به حکومت آن جا منصوب شده بودند [مظفر، ۱۳۶۸: ۶-۳۴۵].

هم چنان که گفته شد، اخبار و اوضاع ایران مرتباً به اطلاع پیامبر می رسید. وقتی که خبر پادشاهی پوراندخت، دختر خسرو پرویز، به پیامبر رسید، آن حضرت فرمود: «لا یصلح قوم بملکم امراه»؛ یعنی پیروزی نباشد قومی را که پادشاه ایشان زن باشد [مناجیح السراج، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۷۰]. پیامبر در سال ششم هجرت، علاء حضرت می را با نامه ای برای مندر بن ساری، به بحرین فرستاد. مندر و مرزبان هجر (سیبخت) مسلمان شدند، تعدادی از ایرانیان از جمله گروهی از زط ها و سیابجه نیز اسلام آوردند، و بقیه طبق قراردادی با پیامبر صلح کردند. از جمله مفاد قرارداد این بود که مجوسان جزیه دهند و مسلمانان از گوشت ذبح شده ی آن‌ها نخورند و زن از ایشان نگیرند [طبری، ج ۳: ۱۱۶۱]. همین قرارداد بعدها در عصر فتوحات اسلامی، سستی برای مسلمانان برای برخورد با زرتشتیان شد. لذا زرتشتیان تحت عنوان مجوس، مشمول قانون اهل ذمه شدند و حکم جزیه بر آن‌ها اعمال شد [رازی، همان، ۳۲۵]. ظاهراً این پیمان بعد از مسلمان شدن مندر بن ساری بسته شد.

مندر طی نامه ای به پیامبر (ص) اظهار مسلمانان می کند و پیامبر (ص) نامه ای برای او می فرستد. تحت این عنوان: «بسم الله الرحمن الرحیم. از محمد، پیغمبر فرستاده ی خدا به مندر بن



سنایری، درود بر تو. من متابش خدای یگانه می کنم. اطاعت، نامیدی  
تو و فرستاد گانت رسیدند. هر که نماز ما کند، و دینچه‌ی ما خورد، و  
رو به قبله‌ی ما کند، مسلمان است و حقوق و تکالیف مسلمانان دارد.  
و هر که صریح ورزد، باید جزیه دهد» [طبری، همان].

مسعودی نقل می کند که علاء حضرت می، درآمد بحرین را که حدود  
۸۰ هزار درهم بود، نزد پیامبر به مدینه فرستاد. این اولین مالی بود که به  
مدینه می رسید و پیامبر آن را میان مردم بخش کرد [مسعودی، ۲۵۳].  
پیامبر در اواخر عمر، ابان بن سعید بن عاص اموی را که از درستان و  
شعبان علی (ع) بود، به حکومت بحرین منصوب کرد. این شخص حتی  
حاضر به بیعت با ابوبکر نشد [مظفر، همان].

به مرور زمان، تعداد ایرانیان مسلمان در عصر پیامبر اعظم زیاد  
شد. چنان که طبق روایات تبعه، پیامبر از ۴۰ نفر ایرانی برای جانشینی  
امام علی (ع) شاهد گرفت [الهلالی، ۱۴۱۵، الجزء الثانی، ۶۹۲].  
البته این تعداد فقط باید مربوط به مدینه، مرکز حکومت اسلامی باشد.  
با افزایش تعداد ایرانیان، نقش آن‌ها نیز در تاریخ اسلام بیشتر می شد؛  
به طوری که نوشته اند، در سال‌های پایانی حیات پیامبر هر روز بزرگان  
ایرانی که مسلمان شده بودند، به مسجد النبی می رفتند و اصحاب پیامبر،  
حکایت‌های ملوک فارس، و مذهب و طریقت و مطلب و حقیقت از  
ایشان سؤال کردند، [ابن اسفندیار، ۱۳۲۰، ۳-۲۲].

نویسنده‌ی کتاب «ایرانیان در قرآن و روایات»، آیات زیادی را از  
قرآن نقل می کند که از دیدگاه مفسران و طبق احادیثی که از پیامبر و ائمه  
نقل شده، این آیات در شان ایرانیان نازل شده است. تعدادی از این  
آیات عبارتند از: آیه‌ی ۱۲۵ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی دوم و سوم سوره‌ی  
جمعه، آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی مائده و آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی حج. در این  
کتاب، هم چنین روایات زیادی از قول پیامبر در تکریم و بزرگی ایرانیان  
آمده است؛ از جمله این روایت: «تمام ایرانیان را به زشتی یاد کنید، زیرا  
آن‌ها از یاران ما هستند و از ما حمایت می کنند» [ابن طبری، همان، ۶۶].

منابع

۱. ابن جریر، تفسیر طبری، المصنف المعروف بابن جریر، تاریخ مختصر الدول، مؤسسه نشر  
منابع الفکر الاسلامی، قم، بی تا.
۲. ابن طبری، سید نورالدین، ایرانیان در قرآن و روایات، به آفرین، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۳. ابن سعد کاتب واقفی، محمد بن سعد، طبقات (ج ۲ و ۵)، انتشارات فرهنگ و اندیشه  
تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۴. ابن عساکر، احمد، فتح الاسلام، به کوشش عباس حبیبی، انتشارات آفتاب، تهران، چاپ دوم  
۱۳۳۷.
۵. ...، ضحی الاسلام، به کوشش عباس شهبلی، شرکت نسبی حاج آقا و شرکت  
تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۶.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، العبر (ج ۱)، ترجمه‌ی عبدالرحمن انبوی، مؤسسه‌ی  
مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۷. ابن اسحاق، سیرت رسول الله (ص)، ترجمه‌ی رفیع الدین اسحاق ابن محمد عماد، بیروت  
جعفر مدنی صادقی، نشر مرکز، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۸. الهلالی، ابوالصالح سلیم بن قیس الهلالی العامری، کتاب سلیم بن قیس الهلالی الجزء  
الثانی، محقق الشیخ محمد باقر الانصاری ازجانب التحریری، الناشر نشر الهادی، قم، الطبعة  
الأولی، ۱۴۱۵ هـ / ق / ۱۳۷۳ م.
۹. ابن اسفندیار، کاتب، جهان‌الدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان (ج ۱)، تصحیح عباس

اقبال، به اهتمام محمد رفیعی، چاپخانه‌ی مجلس، ۱۳۲۰.

۱۰. بروگلمان، کارل، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه‌ی هادی جزیری، نگاه ترجمه و نشر  
کتاب، تهران، ۱۳۴۶.

۱۱. نقی، ابراهیم بن محمد، لغات، ترجمه و نگارش سید ابوالفضل عطاردی، انتشارات عطاردی  
چاپ اول، ۱۳۷۳.

۱۲. جواد، علی، تاریخ مفضل غرب قبل از اسلام (ج ۱)، ترجمه‌ی دکتر محمد حسن روحانی  
کتابسرای بابل، بابل، ۱۳۶۷.

۱۳. خلدی، اصغر، «ایرانیان در سینه‌ی اسلام»، کیهان اندیشه، شماره‌ی ۷۰، ۱۳۷۵.

۱۴. حرکوشی، ابوسعید، شرف‌النس (ص)، ترجمه‌ی سید امین محمود باوندی، تصحیح و  
تعمیر محمد روشن، انتشارات پایک، تهران، ۱۳۶۱.

۱۵. بحواله‌ی «حیات الدین بن همام الدین العینی» تصدیر به سید ابوالفضل عطاردی، تاریخ حیات السلفین  
احیاء افراء بشر (ج ۲)، انتشارات کتاب فروری خیم، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۳.

۱۶. فولادی، قویق، تاریخ و فرهنگ سیاسی، ترجمه‌ی مهرداد قریوت دریجی، نقیوس، تهران،  
چاپ اول، ۱۳۸۲.

۱۷. فیضی‌زاده، بلبع الله، نخستین روایت‌های اعراب با ایرانیان، کیهان اندیشه، شماره‌ی ۵۳،  
۱۳۷۳.

۱۸. رازی، محمد بن زکریا، رازی، و رازی، ابوحاتم، اعلام النبوة منظره محمد زکریای رازی با  
ابوحاتم رازی، ترجمه و تعلیقات سید علی اکبر باطن موسوی (مجمع الاسلام)، مرکز فرهنگی  
انتشارات نشر، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۱۹. ر. ک. گلزنهر، افتخارنامه، محمود، اسلام در ایران، شعوبه بهمت، مقاربت علمی  
ایران علیه امویان و عباسیان، ترجمه‌ی محمود افتخارزاده و محمد فضل‌الله، مؤسسه‌ی نشر  
میزبان‌های تاریخ اسلام و ایران، تهران، ۱۳۷۱.

۲۰. سعیدی خیرآبادی، تنبیح ضلالت الدین، گلستان، به تصحیح محمد علی فروغی، امیرکبیر  
تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۶.

۲۱. سجلی، جعفر، فرغ ابدیت (ج ۲)، مرکز انتشارات اسلامی خوری علمیه قم، قم،  
چاپ هفتم، ۱۳۷۱.

۲۲. سامی، علی، نقش ایران در فرهنگ اسلامی، انتشارات بوید، شیراز، چاپ اول، ۱۳۶۵.

۲۳. شایان، وحید، «اساسات ایرانیان و حرب‌ها قبل از ظهور اسلام»، رشد آموزش تاریخ،  
شماره‌ی مسلسل ۱۹، تابستان ۱۳۸۲.

۲۴. شیخ مفید، محمد بن اسماعیل، المقصد بالمقصد، الاثرانی فی مولای سید محمد علی العباد  
ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران، بی تا.

۲۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوکه (ج ۲ و ۳)، ترجمه‌ی ابوالقاسم  
باینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲.

۲۶. کبیر، اکبر، «تفویذ اجتماعی مسلمانان در آغاز سده‌ی هفتم میلادی»، اوراق و نشریات  
فرگروه‌های پژوهش‌های تاریخی، ترجمه شهلا بختیاری، تاریخ اسلام، شماره‌ی ۶، ۱۳۸۱.

۲۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر (ج ۱)، ترجمه‌ی  
ابوالقاسم باینده، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۲.

۲۸. ...، التنبیه و الاشراف، ترجمه‌ی ابوالقاسم باینده، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،  
۱۳۴۹.

۲۹. مسعودی، قزوینی، حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالصمد  
بیانی، امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

۳۰. محمدی افشاری، محمد، ایرانیان مسلمان در صدر اسلام و سیر تطبیح در ایران، سازمان  
تلیحات اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۳۱. مقدسی، مطهر بن طاهر، افریض و تاریخ (ج ۲، ۳ و ۴)، ترجمه‌ی محمد رضا شمس  
کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲.

۳۲. محمد التاریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپخانه حور، تهران، تهران،  
۱۳۱۸.

۳۳. ابوحنبل و محدثین، شاهین محمود، تاریخ روضه الصفای سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء  
(ج ۲ و ۳)، تصحیح و تمثیله‌ی جهانبندان، اساطیر، تهران، ۱۳۸۰.

۳۴. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، ترجمه و نگارش محمد باقر حسینی، دفتر نشر فرهنگ  
اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۳۵. مهاج السراج (طبقات ناصبی) یا تاریخ ایران و اسلام، تصحیح و مقابله‌ی عبدالرحمن حسینی  
دنیای کتاب، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۳.

۳۶. واکلی، محمد بن عمر، «مقارن جنگ‌های پیامبر (ص) (ج ۱ و ۲)»، ترجمه‌ی حمید  
بهادی‌نابغی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۱.

۳۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن جامع یعقوبی)، تاریخ یعقوبی (ج ۱)، ترجمه‌ی  
محمد ابراهیم آینی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۶.